

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@afgazad.com

Political

سیاسی

حامد کنانی

۲۰۰۹.۱۱.۱۸

تکثیر و توضیحات: اکبر تک دهقان
۲۹ آبان [عقرب] ۱۳۸۸ - ۲۰ نوامبر ۲۰۰۹



عزیز و آرزوی بر باد رفته

اگر این جوان ۲۲ ساله عرب اهوازی، یک تهرانی از قومیت دیگری بود، و در تهران این چنین به قتل میرسید، آیا باز هم خبر قتل او، از طرف سازمانهای حقوق بشری ایرانی، و سایتهای داخل و خارج ایران، این چنین بایکوت خبری میشد؟ ...

عزیز را از کودکی می شناختم؛ او یکی از همشهریهای من بود. ما در آن زمان در شهر کوچک و مرزی بستان زندگی می کردیم. پدر عزیز، شیخ عنایه الشایع، یکی از شیوخ معروف قبیله بزرگ بنی طرف، و از شاخه بیت

مهاوی می باشد. عزیز هم در جوانی، همچون بقیه جوانان عرب آن منطقه به کشور کویت رفت، و در آنجا مشغول به کار شد. قبل از او برادر دیگرش فیصل، راهی کشور کویت شده بود.

عزیز با شروع انقلاب ۱۳۵۷ به ایران بازگشت، و در راهپیماییها و اعتراضات کوچکی که در شهر بستان به راه می افتاد، شرکت میکرد. یادم هست وقتی که همسر جوانش او را از شرکت در اعتراضات منع میکرد، به او اینچنین گفت:

حبیبی (عزیزم) با پیروزی این انقلاب ظلم و محرومیت از این دیار رخت بر خواهد بست، و من دیگر مجبور نیستم که شما را تنها بگذارم، و به کویت بروم و همینجا در کنار تو خواهم توانست، یک شغلی برای خود داشته باشم.

انقلاب پیروز شد، و نه تنها ظلم و ستم از دیار ما رخت بر نیست، بلکه ظلم و محرومیت مضاعف شد؛ و عزیز مجدداً مجبور به ترک دیار، و دوری از همسر جوان خود شد. بعدها که جنگ خانمان سوز ایران و عراق شروع شد، خانواده عزیز به همراه مردم زیادی از شهر بستان به شهر شوشتر رفتند، و در آنجا مستقر شدند. بعدها عزیز به شهر اهواز رفت، و در منطقه دائره (شلینگ آباد)، برای خود خانه ای خرید.

آخرین باری که من عزیز را در اهواز دیدم، حدود بیست سال پیش بود. در آن زمان من به میهمانی یکی از دوستان رفته بودم، و عزیز هم به همراه حاج محصر آمده بود، و حسابی با هم، بحث می کردند. حاج محصر با آن بینی کشیده و دو چشم ریزش، حسابی مهمانی را شلوغ کرده بود، و با صدای بلندی از ظلم و ستم دو نظام پهلوی و جمهوری اسلامی میگفت؛ و آنها را فاشیست میدانست او می گفت:

ما چه فرقی با کویت و قطر و بحرین و یا دبی داریم، مگر ما چی چیمان از آنها کم است، چرا ما باید اینچنین گرفتار باشیم؟ اغلب حضار از ترس وجود خبرچین در مجلس، سکوت را اختیار کرده بودند، ولی من حاج محصر را می شناختم. او در آن زمان بیش از شصت سال سن داشت، و با اینکه کمی رادیکال بود، از احترام خاصی در بین مردم عرب برخوردار بود. **در مقابل، عزیز فقط از محرومیت و بیکاری مردم عرب میگفت، و تجزیه طلبی را نمی پسندید.**

از آن میهمانی حدود بیست سال گذشت؛ تا اینکه چند ماه پیش موقعی که من اخبار و وقایع پس از انتخابات اخیر ایران را از کانالهای مختلف تلویزیونی دنبال میکردم، عزیز را دیدم، و او را سریع شناختم. گویا که دوربین یکی از این کانالها به منطقه الدائره (شلینگ آباد) اهواز رفته بود، و با مردم محل مصاحبه میکرد. دوربین به طرف پیرمردی که دشداشه و کوفیه عربی بر تن داشت رفت. او بر روی سنگی جلوی خانه خود نشسته بود، خیرنگار پرسید: شما چه پیامی برای مسئولین دارید؟ پیر مرد با همان حالت نشسته خود، اینچنین به خبرنگار گفت: ما از دولت جمهوری اسلامی ایران میخواهیم که کمی به فکر جوانان ما و محرومیت و بیکاری مردم عرب باشند، و به وضع فرزندانمان برسند. اینجا بود که من این پیرمرد را شناختم؛ او کسی جز عزیز نبود.

برایم جالب بود که عزیز را مجدداً می دیدم؛ هنوز که هنوزه این مرد خستگی ناپذیر در پی محرومیت زدایی، و ایجاد فرصتهای شغلی، برای جوانان دیار خویش هست. ولی این بار این فرصتهای شغلی را نه برای خود، و نه برای آن نسلی که در انقلاب شرکت کرده بود میخواست، بلکه برای نسل دوم انقلاب، و یا حتی برای نسل سوم انقلاب میخواست.

از مشاهده این صحنه تلویزیونی چند ماهی گذشت. سه روز پیش، خبری را در یکی از وبسایتهای اهوازی خواندم. خبر از قتل یک دانشجوی ۲۲ ساله عرب اهوازی توسط یک افسر نیروی انتظامی بود؛ و پس از مطالعه

دقیق خبر متوجه شدم، که مقتول رضا طایی فرزند عزیز می باشد. رضا طایی دانشجوی ۲۲ ساله اهوازی، در بعد از ظهر روز جمعه ۱۳ نوامبر ۲۰۰۹ (۲۲ آبان)، در یکی از خیابانهای شهر اهواز، پس از اینکه در یک ایست بازرسی توقف می کند، با اطاعت از فرمان ماموران از ماشین خود پیاده میشود. در این هنگام افسری غیربومی به رضا نزدیک می شود، وبدون هیچ مقدمه ای، از فاصله یک متری و با خونسردی کامل، کلت کمری خود را به طرف سینه رضا هدف میگیرد و شلیک می کند؛ و به این سادگی دو گلوله به قلب رضا اصابت میکنند، و به زندگی این جوان ۲۲ ساله اهوازی، خاتمه میدهد.

در جمهوری اسلامی شاهد بودیم، که چنانچه فردی یکی از ماموران رژیم را به هر انگیزه ای به قتل برساند، سریعاً تهمت تروریستی و تجزیه طلبی و محاربه، و ارتباط با سازمانهای جاسوسی به آن فرد خواهند زد، و فوراً و در محل حادثه، قاتل را به مجازات میرسانند. آیا عکس این مورد هم صادق است، یعنی اگر ماموری یک شخص عادی را بقتل برساند، آیا این مامور هم تروریست و محارب و تجزیه طلب خواهد بود، و به جزای عمل خود خواهد رسید؟

البته که جواب این سؤال نه می باشد! و در واقع رفتار این افسر خرم آبادی، هیچ تفاوتی با رفتار افسران خونخوار و مزدور مناطق دیگر ایران ندارد، و این تروریسم حکومتی و رفتار خشن و غیرانسانی نظام متزلزل جمهوری اسلامی، ناشی از ترس و واهمه این نظام از بهم پیوستن جنبش آزادیخواهانه ملت‌های غیرفارس با جنبش سبز کنونی در ایران است، و گرنه چطور یک نظام مردمی و عادل، اینچنین به درخواست پدران و مادران دردمند و زجر کشیده ای که بیش از سی سال چشم به راه رفع محرومیت و ایجاد فرصتهای شغلی نشسته اند، اینگونه پاسخ بدهد، و با خونسردی رضا و صدها رضای دیگر را بقتل برساند .

حال اگر ماهیت رژیم برای همه معلوم باشد، و ماموران رژیم هم، همه آزادیخواهان را از هر قوم و ملیت دشمن نظام بدانند، و در حذف فیزیکی آنان هیچگونه تردیدی به خود راه نمی دهند، چرا نیروهای آزادی طلب و عدالت خواه سراسری ایران، چه در داخل و چه در خارج، در رسانه های خود به ظلم و ستم مضاعفی که در حق ملت عرب اهواز روا میشود، هیچ اشاره ای نمی کنند، و در محکومیت این جنایتها تاکنون هیچ اقدامی نکرده اند؟ آیا آنها ما را ایرانی نمی دانند، یا اینکه خون جوانان خود را از خون جوانان عرب رنگینتر می بینند! اگر این جوان ۲۲ ساله عرب اهوازی یک تهرانی و از قومیت دیگری بود، و در تهران اینچنین بقتل میرسید، آیا باز هم خبر قتل او از طرف سازمانهای حقوق بشری ایرانی و سایتهای داخل و خارج ایران، اینچنین بایکوت خبری میشد؟

www.akhbar-rooz.com

توضیحات:

این مطلب، از سایت خبری بالا برداشت شده، که احتمالاً در روز پنجشنبه ۲۸ آبان- ۱۹ نوامبر، در این سایت درج شده است. تا این لحظه جز ۵ منبع اینترنتی، هیچیک از سایتهای خبری، یا گروهی و حزبی، از موضوع مطلع نشده، و یا به آن سهل انگارانه، برخورد کرده اند. چرا اتفاقی در این سطح از اهمیت، که در شهری بزرگ و مرکز استان اتفاق افتاده، تازه پس از حدود یک هفته، در سطح وسیع منتشر شده، ناروشن است.

نویسنده مطلب آقای حامد کنانی، به شیوه واقع بینانه و صمیمانه، زندگی عذاب آور یک کارگر زحمتکش، در طول سالهای دیکتاتوری پهلوی و فاشیسم اسلامی را، منعکس کرده است. فرزند عزیز، این شهروند آزاده و مدافع

همبستگی مردم ایران، هم اینک، قربانی بربرمنشی دستگاه سرکوب حکومت اسلامی شده، و جان باختار است. او نمونه اول از این نوع جنایات مأمورین رژیم، در ماههای اخیر نیست؛ اما مطمئناً او نمونه ای دردناک و غم انگیز است.

رضا مهاوی (رضا طایبی) جوان ۲۲ ساله ای بود، که در شرایط سلطه جهانی این رژیم تبهکار به دنیا آمده، و در طول جنگ ارتجاعی، خانواده او، آواره شهرهای دیگر شده، در دوران پیاپی به سن گذاشتگی پدر و مادر اما، او به تحصیل در دانشگاه پرداخته، و برای خانواده شرافتمند خود، امید و شور زندگی را به ارمغان آورده بود. او در فقیرترین محله شهر اهواز به دنیا آمده، و در محرومیت بزرگ شده بود. دژخیمان ماشین کشتار اسلامی، در روز روشن بدون کمترین اطلاع قبلی، رضا را در روز جمعه ۲۲ در شهر اهواز آبان به دام انداخته، طی چند ثانیه، خونس را بر زمین ریختند. خون رضا مهاوی پرتلاش و امیدوار، بر متن یک جنبش انقلابی بنیان کن میجوشد، و جهانی صدای دادخواهی او را خواهد شنید.

این همه آن سهمی است، که مردم ایران، از نقش لیبرالها و ملی-اسلامی ها در قدرت سیاسی، نصیب شان شده است. چقدر بهتر می بود که آنها، در گوشه ای از تاریخ دهه ۳۰ و ۴۰ این کشور، در گوشه ای و به طریقی دفن شده، بلای جان این مردم نمیشدند. آنها امروز هم نظیر همیشه، اصلاً به خیال مبارک نمی آورند. هر از چند گاهی آیه ای از قرآن لعنتی را به اربابان خود نشان میدهند، تا بار دیگر سهمی در قدرت سیاسی نصیبشان شود. در غیر اینصورت، کسب و کار همیشگی، دلالی و واردات و صادرات!

- مطلب آقای حامد کنانی، بسیار جزئی و به قصد تسهیل مطالعه آن، ادیت و تنظیم شده است.

- وبسایت جمهوری شورایی، از این پس، در افشاء جنایات روزمره رژیم در شهرها و مناطق دور از مرکز، هر چه فعالانه تر عمل خواهد کرد.

- چه خوب بود اگر کسی در اهواز، قادر به انجام صحبتی با عزیز و همسرش، یعنی پدر و مادر رضا مهاوی شده، گزارشی از آن را در سطح اینترنت، منتشر میکرد. او از کارگران آگاه به سرنوشت خود و کشور است، که با امید به تغییر اوضاع و خلاصی از بردگی در کشورهای همسایه، در انقلاب بهمن فعالانه شرکت کرده، اما به سرعت، به ماهیت این رژیم جنایتکار پی برده است. او همین امروز هم، از موضع یک کارگر آگاه برخوردار کرده، ضمن دفاع از بهبود سطح زندگی کارگران و ایجاد شغل برای جوانان، از نزدیکی به قوم گرایان پرهیز میکند.